

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

دکتر کبری خسروی^۱

دکتر طیبه سیفی^۲

چکیده:

عمر ابوریشه، شاعر معاصر سوریه به شاعر وطن و عشق شهرت دارد. وی در شعر معاصر سوریه به عنوان یکی از نوگرایان و حلقه اتصال کلاسیک و رمانتیک محسوب می‌شود. اشعار او به سبک کلاسیک شعر عربی سروده شده‌اند و تاثیر مکتبهای ادبی همچون کلاسیک، رمانتیک و تاحدی سمبولیسم در اشعار او نمایان است. بررسی اشعار این شاعر نشان از آن دارد که او در نظم شعر همچون دیگر شاعران معاصر، به محورهای و موضوعات زیادی اهتمام ورزید، اما برخی موضوعات بیشتر مطمح نظر وی بودند، هر چند این موضوعات در اشعار دیگر شاعران نیز یافت می‌شود؛ ولیکن فراوانی زیاد، اهمیت و نگاه خاص شاعر به آن موضوعات ضرورت تحلیل و نقد آنها را موجب می‌شود که مقاله حاضر به این مهم همت گمارده است. تامل در اشعار این شاعر گواه آن است که مهمترین درون مایه های شعری او عبارتند از: غزل و توصیف برخی ویژگی های جسمانی و نیز حالات و روحیات زن؛ زن در عرصه اجتماع، وطن و زن فلسطینی؛ مسائل سیاسی که مربوط به قضیه فلسطین و مسائل سیاسی کشور سوریه و بخصوص مبارزات مردم با استعمار فرانسه است؛ تاریخ اسلام که به دوران پیش از رسالت پیامبر اسلام (ص)، پس از آن و برخی حوادث صدر اسلام می‌پردازد؛ وصف طبیعت که به عنوان رمز در شعر او بروز پیدا کرده؛ وصف برخی آثار ماندگار تاریخ، مناسبتهای مختلف که مشتمل بر حوادث عام و خاص می‌باشد. در این بخش اشعار مربوط به بزرگداشت برخی شاعران بزرگ نیز وجود دارد.

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه لرستان. رایانامه: Kobra.Khosravi@Gmail.com

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۶/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۲/۰۵

نقد ادب معاصر ادبی

کلید واژه ها: عمر ابوریشه، شعر معاصر سوریه، مضامین شعری، نقد.

مقدمه

عمر شافع ابوریشه، شاعر معاصر سوریه، یکی از پیشگامان تجدید و نوگرایی در شعر معاصر سوریه به شمار می‌رود. وی با تأثیر پذیری از محیط صوفیانه خانواده، و با مطالعه آثار ارزشمند ادبیات غنی و قدیم عربی و اطلاع از ادبیات دیگر کشورها از همان بدو ورود به دنیای شعر و شاعری توانست تجربه های موفقی در زمینه شعر کسب کند. نام ابوریشه در ادبیات معاصر سوریه با دو واژه عشق و وطن همراه است، برخی منتقدان او را «شاعر الحب و الوطن» و یا «شاعر الجمال و القتال» نامیده اند. شعر ابوریشه بازتاب اندیشه های ناب اوست؛ اندیشه هایی که نشان از روحی پرورش یافته با نغمه های صوفیانه مادرش دارد. او به شعری متعهد به آرمان ها و آرزوهای مردم سرزمینش می‌اندیشد. سرزمینی که رابطه ای عمیق با روح شاعر برقرار کرده، آن چنان که حتی لحظه ای از یاد آن غافل نیست. در هر مناسبتی که فرصتی دست دهد، سخن باید از وطن و تعهد او بدان باشد و شاید غیر از این خیانتی بس عظیم در حق وطن محسوب گردد. ابوریشه شاعری است آزاد از هر قید و بندی که استعداد شعری اش را اسیر گرداند. خیال سرکش و آزاد او تا هر جا که بتواند، می‌رود و از رهگذر این آزادی، حاصلی بس ارزشمند به دنیای شعر تقدیم می‌کند. نیروی شگرف خیال او همه چیز را به تحرک و پویایی وا می‌دارد. در برابر خیال او هیچ چیز اجازه سکون و جمود ندارد و باید با خیال او همراه گردد و در دنیای اندیشه او، خود را صیقل دهد و به صورتی که او می‌خواهد، عرضه گردد. شعر ابوریشه شعری است حاصل دقت، اندیشه و تعمق کافی و حتی گاهی افراطی او. گاهی اشعار خود را به سبک گذشتگان آنقدر بازنگری و ویرایش می‌کند که گویی ناقدی سخت گیر به خواندن اشعار او مشغول است. با این وجود، دقت فراوانش در ویرایش اشعار هرگز او را به تکلف نیانداخته و باعث نشده که شعر او رنگ تصنع به خود بگیرد. اساس کار او بر قصیده بنا نهاده شده و به هیچ

وجه در صدد گنجاندن اندیشه اش در یک بیت به تنهایی نیست. این قصیده است که صرف نظر از طول یا قصرش باید از آغاز تا انجام نماینده فکر و خیال او باشد، به گونه ای که گاهی حذف یک بیت از قصیده خلل جبران ناپذیر به ساختار آن وارد می‌کند و هدف شاعر از سرودن آن قصیده محقق نمی‌گردد.

بسیاری، اشعار او را پیوندی میان کلاسیسم و رمانتیسم می‌دانند و از آن به عنوان پل ارتباطی این دو مکتب یاد می‌کنند. شعری که از گذشته ارزشمند ادبیات عرب نشان‌هایی با خود دارد، اما در قید آنها نیست. شعر او پیش می‌رود تا خود را با دنیای جدید همراه و همگام سازد؛ شعری که در آن شاعر بنده و اسیر ساختار و قالب گذشتگان نیست و سیادت شاعر و افکار و خیال او بر ساختار قصیده بسیار نمایان است. تجربه‌های گذشته در اندیشه‌های او حل گشته و حاصل آن شعری نو و تازه و متناسب با روح زمان است. با وجود آنکه در ادبیات معاصر سوریه نقش ابوریشه به عنوان شاعری نوگرا مطرح است، اما گویی در هیاهوی نزاع میان شعر قدیم و جدید و مکتبهای ادبی گوناگون آنطور که باید شعر او مورد بررسی قرار نگرفته است، لذا این مقاله قصد دارد تا با نگاهی هرچند

مختصر مضامین شعر عمر ابوریشه را با نگاهی نقدگونه بیشتر معرفی کند تا شاید جامعه دانشگاهی مجالی بیش از این به این شاعر اختصاص دهد و زوایای پنهان شعر او را بیش از گذشته بررسی و بیان نماید. در این نوشتار سعی شده از شواهد شعری بهره گیرد اما بدلیل حجم محدود مقاله، گاهی ترجیح داده بدون شاهد شعری اصل مطلب را بیان نماید و سخن به اطاله نگوید.

نگاهی به زندگی عمر ابوریشه

در کتب تاریخ ادبیات پیرامون سال تولد ابوریشه اختلاف نظراتی وجود دارد شاعر در مصاحبه‌ای سال تولدش را ۱۹۱۱ ذکر کرده است (دندی، ۳) ولی پدرش برای او شناسنامه‌ای از حلب با تاریخ ۱۹۰۸ دریافت کرده است و این تاریخ را اکثر مورخان قبول دارند. جز اختلاف اندکی که در تاریخ تولد شاعر وجود دارد بقیه اتفاقات زندگی او تقریباً در همه نوشته‌ها و کتابهای تاریخ ادبیات مشترک است.

نقد ادب معاصر ادبی

عمر ابوریشه ابتدا تحصیلات خود را در حلب گذراند و برای ادامه تحصیل به دانشگاه آمریکایی بیروت رفت. اولین قطعه شعری او «مسرحة ذی قار» در سال ۱۹۲۹م منتشر گردید و مورد توجه فراوان قرار گرفت. پدر که مایل نبود پسرش در زمینه ادبیات و شعر فعالیت داشته باشد، او را برای تحصیل در رشته مهندسی نساجی به انگلستان فرستاد. حضور او در اروپا مانع از توجه به شعر و شاعری نگردید. او پس از تجربه عشقی نافرجام در منچستر برای مدتی زندگی در عزلت را در پیش گرفته و از دیگران کناره می‌جوید، ولی این حالت مدت زیادی به درازا نمی‌انجامد. زمانی که شاعر به پاریس سفر می‌کند، گویی روح تازه‌ای در او دمیده می‌شود و از آن زندگی زاهدانه و گوشه‌گیری به زندگی عادی بر می‌گردد. سال ۱۹۳۲م. سالی است که شاعر تصمیم می‌گیرد به سوریه سفر کند، البته او قصد دارد که دوباره برای ادامه تحصیلات خود به انگلیس و شهر منچستر باز گردد، اما حضور در وطن و شرکت در مبارزه علیه استعمارگران برای او از بازگشت به انگلیس مهم تر می‌نماید. ابوریشه با سرودن قصیده‌های بسیاری گامی مؤثر در تشویق و ترغیب مردم به مبارزه و پیشبرد مبارزات برمی‌دارد. پس از سکونت شاعر در سوریه او به مناصب زیادی گماشته می‌شود، از جمله: مدیریت کتابخانه ملی حلب تا سال ۱۹۴۹م، و پس از آن بیش از ۲۰ سال به عنوان سفیر سوریه و جمهوری متحد عربی در کشورهای برزیل، آرژانتین، هند، اتریش، ایالات متحده آمریکا به امر سیاست مشغول می‌پردازد. ناگفته نماند که او پس از چندین بار قطع و وصل تحصیلات در نهایت موفق به اخذ مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته مهندسی نساجی می‌شود.

شهرت ابوریشه در دنیای ادبیات عرب بیشتر به خاطر اشعار او در زمینه وطن و هم‌چنین اشعار عاشقانه و غزلهای او می‌باشد، بطوری که می‌توان او را در حقیقت به عنوان «شاعر الحب و الوطن» و یا «شاعر الجمال و القتال» نامید. علاوه بر دیوانهای شعری، از ابوریشه مسرحاتی نیز به جای مانده که برخی از آنها کامل نیستند. مسرحات او عبارتند از: ذی قار، محکمۃ الشعراء، سمیرا میس، تاج محل، الحسین بن علی. علاوه بر این دیوانی با نام التطواف (Roving along) نیز به زبان انگلیسی

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

سروده است. در مجموع می‌توان گفت شخصیت شعری شاعر از جمع بین صفات زیر شکل می‌گیرد: برخوردار از علم و دانش روز؛ محیط مذهبی و صوفیانه ای که در آن رشد و پرورش یافته بود؛ آگاهی از فرهنگ غربی به واسطه تحصیل در اروپا؛ حضور در کشورهای دیگر به عنوان سفیر؛ ایمان و اعتقاد درونی شاعر به پیشرفت و ترقی؛ استعداد فراوان او در شعر و شاعری. همین ویژگی‌ها باعث می‌شود تا از او به عنوان یکی از سردمداران تجدید و نوگرایی در شعر معاصر سوریه یاد شود. (الیافی، ۱۲) تسلط و آگاهی شاعر از زبانهای بیگانه همچون انگلیسی، فرانسوی، اسپانیولی، ترکی، آلمانی و پرتغالی باعث می‌شود تا او با ادبیات دیگر ملل با استفاده از منابع اصلی آنها آشنا شود. از خلال همین آشنایی است که او به مکاتب غربی بخصوص رومانتیسم و سمبولیسم گرایش پیدا می‌کند، هر چند بطور کامل نمی‌توان او را منتسب به مکتب خاصی دانست. دوره جوانی ابوریشه مصادف با گرایش شاعران از مکتب کلاسیک به مکتب رمانتیک است. این گروه از شاعران را که ابوریشه جزء برترین آنهاست، باید شاعران کلاسیک - رمانتیک نامید. آنان معتقدند شعر باید نشان دهنده روح عصر خود باشد نه عصرهای پیشین. علاوه بر این تقلید از شعر قدیم و معاصر بکلی از نظر این دسته مردود است. (همان، ۸-۱۲) عمر ابوریشه در حقیقت حلقه اتصال و پل ارتباطی مکتب کلاسیک به رمانتیک محسوب می‌شود استفاده از گفتمان در موضوعات مختلف، نکته‌های حکمت آمیز و آفرینش داستانهای شعری مختلف از مهمترین ویژگی‌های شعر او هستند. علاوه بر این باید خاطر نشان کرد که او بر مسأله وحدت موضوعی در قصیده تأکید دارد. (جحا، ۲۸۰)

بررسی و نقد مضامین شعری عمر ابوریشه

۱- بازتاب مسائل سیاسی

دوران زندگی ابوریشه مصادف با حوادث سیاسی مهمی در تاریخ کشور سوریه است که برخی از آنها جایگاه خاصی در شعر ابوریشه پیدا کرده اند. از جمله آنها می‌توان به اتمام اشغال سوریه از سوی فرانسه اشاره کرد که ابوریشه از آن به عنوان یکی از حوادث مهم یاد می‌کند. او در جریان مبارزات علیه استعمار حضور مستقیم

نقد ادب معاصر ادبی

داشته بطوری که بارها زندانی می‌شود. علاوه بر این قصائد زیبایی نیز در مناسبت‌های مختلف برای تشویق مردم به مبارزه و در بزرگداشت پیروزی ملتش در اخراج بیگانگان می‌سراید. عمر ابوریشة در دو قصیده «عرس المجد» (ابوریشة، ۳۲۹/۱) و «هذه أمتی» (همان، ۳۷۸) با تفصیل بسیار به جریان خروج استعمارگران اشغالگر از کشورش می‌پردازد. شاعر در این قصیده‌ها به ریشه‌یابی مسأله اشغال وطن می‌پردازد و از غفلتی سخن می‌گوید که به واسطه آن، کشور به دست بیگانگان افتاده است. غفلت مردم هر چند به درازا انجامیده اما سرانجام مردم هوشیار گشته و خود را از بند استعمار آزاد کردند:

المَجْدِ، تَبْهِي وَ اسْحَابِي	سَعَلْنَا نُبِيَّ - وَ لَ الشُّهُبِ
... ارْتَقَى الْأَيْبَانِي دُؤْمًا	مِنْ، كَلِمَ يَلِ الْمَخْلَبِ
جَبْرِ الْحَقِّ مَهْمَا لَطَمَتْ	ارْقَبَ بَضْعَةَ الْمِخْتَضِ سَبِ!

(ابوریشة، ۳۲۹/۱)

«ای عروس مجد و بزرگی جلوه کن و دنباله‌های شهاب‌ها را بر منزلگاه‌های ما بکش.../ عظمت و بزرگی و کبر روزگار در برابر او با دندان‌هایی کند و چنگال‌هایی خسته خود را به زمین انداخت./ حق نمی‌میرد، هرچند که سرانگشتان غاصبان صورتش را سیلی زنند.»

در این راه، جانفشانی شهدا و مبارزان راه آزادی سهم بسزایی در پیروزی مردم داشته و در حقیقت آنان بوده اند که با بذل تمام هستی خود، سایه ظلم و ستم را از سر کشور و مردم خود زدوده اند. شهید در شعر ابوریشة همواره در اوج زیباترین صفات انسانی و اسلامی است. منطق شهید در شعر او جنگ و مبارزه با باطل تا رسیدن به پیروزی است. او به میدان مبارزه می‌رود و بازگشتی برای خود نمی‌بیند مگر آن هنگام به پیروزی کامل رسیده باشد و وطن را از لوث وجود بیگانگان و استعمار پاک ببیند:

ضِيهِ وَ مَارَ وَتَ فَمَ سِي	بَ، وَ عَ نَ دُنِيَا بَابِي
يَمِينِ الْمَوْتِ مِعَادُ	لَأَحْبِبُهُمَ قَتِي إِيْبَانِي
	لُسِي وَ لَا أَفَنَاتَ شَرَابِي!
	شُتْلَهُ رِكَابِي!

(ابوریشة، ۵۹/۱)

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

«می‌روم و خواسته‌هایم (در راه مبارزه با دشمن) مرا از خودم و از دنیای جوانی‌ام غافل می‌کند. می‌روم و بهار از من می‌پرسد: کی بازمی‌گردی و من جواب نمی‌گویم. می‌روم در حالیکه جامم مرا سیراب نکرد و باده‌ام به ته نرسید. / بین من و مرگ میعاد است و من مرکبم را به سوی آن با شتاب می‌رانم.»

غیر از مواردی که شاعر بطور عام به شهدا و رشادتهای آنان اشاره می‌کند، در برخی موارد با ذکر نام قهرمانان و مبارزان راه آزادی از آنها تجلیل می‌کند. (ر.ک. قصیده‌های البطوله، قیود) نکته مشترک این قصائد که اتفاقاً برای شاعر به عنوان یک دغدغه فکری مطرح است و در بسیاری موارد و به بهانه‌های مختلف به آن اشاره می‌کند، یادآوری عزت و مجد و عظمت پیشین اسلام و کشورهای عربی است. شاعر گذشته ملت‌های عرب را بهتر از حال دانسته و همواره بدان فخر و مباهات می‌ورزد و همگان را به رجوع به چنان گذشته‌ای فرا می‌خواند. او به هیچ وجه از وضعیت کنونی عرب راضی نیست و حتی در موارد بسیاری از حال ملت عرب خجالت زده و شرمسار است:

مُلِّلْ لَكَ بَيْنَ الْأُمَمِ	رُّ لِمَسِّيفٍ أَوْ لَمِ
لِقَاكِ وَطُرْفِي مُطْرِقٌ	حَنِ لَمَسِ كِ الْمُنْصَمِ
وَأَيْكُلُ الدَّمْعُ يَهُمِّي عَابِثًا	قَائِيَا كَبْرِيَاءِ الْأُمِّ
أَيْدِي نِيَاكِ الَّتِي أُوْحَتْ إِلَيَّ	كُوْعِيْلٌ يَتِيمِ النَّعْمِ

(ابوریشه، ۴۷/۱)

«ای امت من، آیا در میان ملت‌های دیگر جایگاهی در جنگ‌آوری و فرهنگ دارید؟/ با نگاهی شرمسار با شما روبرو می‌شوم و کسی که به گذشته چنگ زند خجالت زده است (و من از گذشته خجالت زده‌ام.) / اشک بیهوده بر بقایای این عظمت و بزرگی دردناک، روان است. / دنیای تو کجاست که همه این نغمه‌های بی‌نظیر را بر تار من الهام کرد؟!»

در حقیقت ابوریشه پیشرفت یک ملت را با نیروی جهاد و قدرت علم محقق می‌داند و این دو معنا را با استفاده از «السیف» و «القلم» بیان می‌کند. نه تنها در این قصیده که در قصیده‌های بسیاری، شاعر به بهانه‌های مختلف، گذشته پرافتخار مسلمانان (و در سایه آن طبعاً عرب) را متذکر می‌سازد. از جمله می‌توان به اشعاری اشاره کرد که شاعر از احساس افتخار و غرور یک دختر جوان اسپانیولی به اجداد

نقد ادب معاصر ادبی

عربش در زمان اندلس قدیم، در یک قصیده مستقل سخن می‌گوید. (ر.ک. قصیده «فی طائره»، ابوریشه، همان، ۹۹) و یا اشعاری که شاعر در توصیف شخصیت متنبی می‌سراید. یکی دیگر از مجالهایی که اشعار سیاسی ابوریشه عرض اندام می‌کنند، مسأله فلسطین است. قضیه فلسطین به عنوان یکی از مشکلات دنیای عرب و اسلام نیز به عنوان یکی از مهمترین محورهای توجه ابوریشه در دیوان اشعار قرار گرفته، بطوری که می‌توان گفت پس از موضوع زن بیشترین حجم در دیوان شعر ابوریشه را به خود اختصاص داده است. او حتی به قدس و فلسطین بیشتر از زادگاهش - حلب - توجه دارد. شاعر در هر مناسبتی از قدس و فلسطین یاد می‌کند، زیرا قدس همواره در ذهن او حاضر است و همواره بدان می‌اندیشد. گویی قدس در قاموس فکری ابوریشه میزان و معیاری است که ایمان و عقیده مذهبی و اسلامی انسان‌ها را مشخص می‌کند و نوع موضع‌گیری در قبال آن مقدار وفاداری به ملت و تلاش در راه اهداف آن را مشخص می‌سازد. (محبک، www.Diwanalarab.com) شاعر به مسائل مختلف فلسطین از شکست سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ گرفته تا خیانت سران عرب و حتی سستی ملت‌های عرب و وضعیت آوارگان در قصیده‌هایش توجه دارد و با دقت نظر به آنها می‌پردازد. او بارها و بارها به نقش رهبران عرب در شکستها اشاره می‌کند و علل و عوامل آن را مورد بررسی قرار می‌دهد و فریاد اعتراض خود را از وجود چنین رهبرانی که با پیروی از خواسته‌های نفسانی موجب شکست گشته‌اند، ابراز می‌دارد:

عَبِي الْقَادَةَ فِي أَهْوَاهِهَا	تَيْفِي خَسِيسِ الْمَغْنَمِ
بُ «مَعْتَصِمَاه» طَلَقَتْ	طَلَّاهُ اللَّيْلَةَ نَاتِ الْيُسْتَمِ
سَتِ أَسْمَاءَهُمْ لَكِنَّهَا	تُرَابُخِ سَوَاةِ الْمَعْتَصِمِ

(ابوریشه، ۱/ ۴۸-۴۹)

«رهبر و پیشوا را در هوا و هوسهای خود رها کنید تا در زبونی غنیمتها نابود شود./چه بسا بانگ «وامعتصماه» که بر زبان دخترکان زیبارو جاری شد./این بانگ به گوش آنان رسید اما غرور معتصم را درک نکرد (آنان را به مبارزه تحریک نکرد).»

شاعر برای پرداختن به این موضوع از شخصیت معتصم و قدرت و غیرت او مدد می‌گیرد تا شاید بدین وسیله رهبران عرب را به مبارزه تحریک کند و آنان را به گذشته

مضامین شعر عمر ابوریثه در ترازوی نقد و بررسی

درخشان عصر عباسی و ظلم ستیزی رهبران گذشته متذکر سازد. او به این حد اکتفا نکرده و گاه مردم را نیز در شکستها سهیم می‌داند، زیرا آنان نقش مستقیم در انتخاب رهبران داشته‌اند و تلاشی برای مقابله با خیانت آنان نکرده‌اند:

يَعْبُ لَّا تَشْكُ الشُّقَاءَ وَ لَالِ لَيْلٍ فِيهِ نُوَاحٌ كُ
... نَتَقَّيْتُ رِجَالَ أَمْرِكِ لِيَتَقَبَّ بِمِصِّ صَاحِكِ

(ابوریثه، ۱۰۲/۱)

«ای ملت از بدبختی شکایت نکن و سوگواری‌ات را به درازا نکشان... تو دولتمردان را برگزیدی و مصلحت خود را به دست آنها سپردی.»

در مجموع و بطور خلاصه می‌توان شعر سیاسی ابوریثه را دارای ویژگی‌های زیر دانست:

جرات و جسارت ابوریثه در انتقاد از حکام عرب و آنها را به عنوان مقصران اصلی شکست‌ها معرفی کردن، بارزترین نکته‌هایی است که در این دسته اشعار به وضوح مشاهده می‌شود. / ابوریثه مسأله فلسطین را فقط مسأله ساکنان آنجا نمی‌داند و آن را به عنوان مسأله‌ای مهم برای مسلمانان و عرب مطرح می‌کند. / او همواره از نقش مردم در مبارزه با استعمار و اشغالگران سخن می‌گوید و بر اهمیت حضور آنان را در رهایی ملت و وطن تأکید می‌ورزد و حساب مردم را از رهبران جدا می‌داند. / دیگر نکته‌ای که به آن توجه دارد، مسأله پاکی و قداست قدس نزد دیگر ادیان است. / ابوریثه غالباً با حفظ روحیه امیدواری به آینده مبارزات خوش بین است و بر این معنا تأکید می‌ورزد. / شاعر برای بیان آراء و افکار خود در زمینه فلسطین از موقعیت‌های پیش آمده و در جلسات بین‌المللی به خوبی استفاده می‌کند و می‌کوشد تا دول و ملل دیگر نقاط جهان را از مشکلات و حوادث جاری در فلسطین آگاه سازد. / یادآوری گذشته پر افتخار مسلمانان و عرب و روحیه ظلم ستیزی آنان در مجالس بین‌المللی به نوعی می‌تواند بر حذر داشتن دیگر ملتها و دولتها از حمایت استعمار و اسرائیل نیز تلقی شود. / توجه خاص او به رشادت‌های شهدا و هم‌چنین آوارگان و پناهندگان فلسطینی نیز از دیگر ویژگی‌های شعر سیاسی اوست.

جایگاه زن

با نگاهی به تاریخ شعر عربی شاهد ظهور شاعرانی هستیم که گاه تمامی شعر خود را به زن و وصف او اختصاص داده اند و گاه بخش اعظم آن را. در این میان ابوریثه متعلق به دسته دوم است که تقریباً می‌توان گفت نیمی از شعرش را مصروف زن داشته است. او نه تنها در غزل و موضوع زن دنباله‌رو دیگران نیست بلکه شعرش در این مجال خصوصیات و ویژگیهایی دارد که او را از دیگران کاملاً متمایز می‌کند. گویی او زندگی اش را به دو نیمه متساوی تقسیم کرده است؛ دنیا را با تمام عظمتش در یک کفه ترازو نهاده و زن و دنیای شگفتش را به تنهایی در نیمه دیگر.

در شعر ابوریثه پیرامون زن نوع خاص و جدیدی از آزادی بیان در ارتباط زن و مرد نمایان است. او به راحتی و با آزادی کامل از تجربه‌های شخصی خود سخن می‌گوید بی آنکه حتی لحظه‌ای خوف آن را داشته باشد که احترام و مقامش در دیده عموم خدشه دار شود. عمر ابوریثه شاعر جوان دهه‌های ۳۰ و ۴۰ سوره متعلق به دوره‌ای است که گرایشهای رمانتیک بیشترین طرفدار را داراست. او از نسلی است که با ارزشها و فرهنگ غرب آشنایی بیشتری دارند و همین باعث می‌شود تا از عشق و زن به عنوان محور اصلی آن با شیوه‌های گوناگون بسرایند. (الجیوسی، ۲۹۷)

اشکال حضور زن در شعر ابوریثه عبارتند از: عرصه غزل و توصیف ویژگی‌های جسمانی و روحیات زن، زن در عرصه اجتماع، زن و گرایشهای ملی و زن فلسطینی. غزل در شعر ابوریثه به دو صورت بروز می‌یابد: بخشی از آن به وصف ویژگیهای جسمانی زن می‌پردازد و بخش دیگر بیشتر در صدد وصف حالات و روحیات زن است.

زنی که او دوست می‌دارد زنی در اوج انسانیت و زیبایی است، زنی با تمام صفات نیک انسانی اما فراتر از دنیای انسانها. چه بسا چنین زنی فقط و فقط ساخته و پرداخته ذهن و خیال شاعر باشد و وجود چنین زنی در زندگی او واقعیت خارجی نداشته باشد. نباید از نظر دور داشت که عمر ابوریثه با اشعار خود بر ضد استعمار در میان آحاد مختلف جامعه موقعیت خاصی به دست آورده، ضمن آنکه حضور او در دنیای سیاست

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

به عنوان سفیر را نیز نباید از نظر دور داشت. به هر حال شخصیت شاعر، نوع تربیت خانوادگی، اعتقادات مذهبی، موقعیت سیاسی و اجتماعی شاعر قطعاً او را از غزلهای غیر عقیف دور ساخته بطوری که می‌توان غزل او را از جمله غزلهای عقیف برشمرد. هر چند در برخی از اشعارش به نظر می‌رسد که قوانین خاصی برای غزل عقیف خود وضع کرده اما از چارچوب غزل عقیف خارج نشده است.

۱- **وصف ویژگیهای جسمانی زن:** ابوریشه در بسیاری از غزلهایش به وصف ویژگیهای جسمانی محبوب و معشوق می‌پردازد. حتی در مواردی که سخن از عشق و محبوب نبوده و او قصد و غرض دیگری فرا رو داشته نیز ویژگیهای جسمانی و وصف زیباییهای زن را از نظر دور نداشته است. در مطالعه دقیق این دسته از اشعار در کنار هم آنچه جلب نظر می‌کند این است که شاعر قصد ندارد تا فقط به ویژگیهای جسمانی بپردازد و نمی‌توان قصیده ای را یافت که از اول تا آخر به این موضوع پرداخته باشد، بلکه در بسیاری از این اشعار وصف جسمانی به عنوان مقدمه آمده تا شاعر به غرض مورد نظر خود برسد که در برخی موارد وصف خصوصیات اخلاقی و شخصیت زن بوده و در برخی موارد نیز وصف قهرمانیها و در دیگر اشعار دفاع از حقوق زن بوده است. در مواردی نیز شاعر وصف ویژگی های زن را مقدمه قرار داده است تا به بیت الغزل و غرض اصلی شعرش برسد. از جمله این موارد به قصیده «هکذا» می‌توان اشاره کرد که قصد و غرض اصلی شاعر خیانت به کشور و هدر دادن سرمایه های ملی در راه مطامع شخصی است:

... تَعَجَمُ الْقُدْسُ عَٰلَمِي اصِرِّ بِبِيهَا... لِمَا تُسْتَرْجَعُ

(همان، ۵۸)

«این چنین بود ... که قدس به دست اشغالگران افتاد، و این چنین به (دست صاحبانش)

بازخواهد گشت!!»

عمر ابوریشه فقط در ابتدای ورود به دنیای شاعری و در دوران جوانی به تقلید از پیشینیان به وصف زن می‌پردازد و آن زمانی است که با ورود به پاریس برای اولین بار با دنیایی متفاوت از دنیای کشورش روبه رو می‌شود. او که چنین اشعاری را با روح

نقد ادب معاصر ادبی

بلند خود و البته با شخصیت زن مناسب نمی‌بیند سرودن چنین اشعاری را و می‌نهد و دیگر در شعرش چنین مضامینی دیده نمی‌شود. وقوف شاعر در مرحله تقلید چندان به طول نمی‌انجامد و آن زمان که با مطالعه اشعار شاعران سرشناس اروپایی از مکتب رمانتیک غربی متأثر می‌گردد، غزلش نیز وارد دنیایی دیگر می‌شود، بدان سان که گویی غزلش از نو متولد می‌گردد. ابوریشه دیگر در پی توصیف زن و ویژگیهای جسمانی اش به سبک قدیم و مکرر گذشته نیست. او بر آن است تا ویژگیهای ظاهری و سخن از زیبایی و جمال زن را به دنیای عاطفه و به دنیای شخصیت زن ببرد. اولین بارقه‌های این تغییر و تحول را در قصیده «خاتمه‌الحب» می‌توان به وضوح نگریست. این قصیده همان است که شاعر در رثای اولین محبوبش به نظم در آورده است. او به وصف محبوبی می‌پردازد که ملکه زیبایی منجستر است، همان کسی که شاعر زیبایی و جمال او را آن چنان جاودانه می‌پندارد که حتی دستان بی رحم مرگ را نیز یارای نابودی و زوال آن نیست:

سوت مَ طِفْءاً شُعْلَةَ الحُسْنِ	- زَيْلِ سِحْرِ الجَمَالِ
موم مِثْلُ جَفْدِكَ بِالأَمْرِ	لِمُسْرِفَةِ سَوْرٍ يُتَمُّ المَثَالِ
فَوقَ حُسْنِكَ حُسْنًا	كَسَاكَ قَمْرٍ مِن جَمَّالِ
يُحْرِفُ بِعَدِّ قِطَافِ	شَيْشِ عِثْرٍ زَوَالِ

(ابوریشه، ۲/ ۲۱-۲۰)

«من، مرگ را خاموش کننده شعله حسن و نیکی و نابود کننده سحر و جادوی جمال و زیبایی نمی‌دانم. / پلک‌های تو امروز که ضعف و سستی جامه اندوه و تنهایی را بدان پوشانده، مانند پلک‌های دیروز تو زیباست. / مرگ حسن و خوبی تو را دو چندان کرده و جامه‌ای از شکوه و عظمت بر تو پوشانده است. / به مانند گلی که پس از چیدن، از تر و تازگی به خود می‌جنبد و همچون شهابی که پس از پایان آمدن نور افشانی می‌کند.»

این قصیده نه تنها وصف جمال و صفات نیکوی محبوب است که در حقیقت نمایانگر شاعری محزون و شکست خورده است، شاعری که در فراق اولین عشقش آن چنان می‌سوزد که حتی تسلی و آرامش را بر خود نمی‌پسندد. اما در برابر قضا و قدر و حکمت الهی نمی‌توان جز تسلیم اختیار کرد لذا اتفاقات پیش آمده را به حکمت الهی

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

منتسب می‌دارد تا آرامش یابد. قصیده‌های دیگری نیز در دیوان ابوریشه وجود دارند که او در ابیاتی از آنها به وصف ویژگیهای جسمانی زن می‌پردازد. علاوه بر این لازم است به وصف چشمان محبوب در شعر ابوریشه نیز اشاره شود که جایگاه خاصی در شعر او دارد. از جمله به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

تَعْلَمُ بِعَيْنَيْكَ الْبَدُنِيَّاتِ... تَعْلَمُ أَبْكَارَ
مَا فَطَرَ يَلَاتِ عُلْمِيَّاتِ، مَمْسِيَّاتِ ار!
(همان، ۲۲۵/۱)

«در چشمان تو دنیا را ملکی دست نخورده دیدم. /و جایگاه خیالهای بلند مرتبه‌ای که اسرار را بیرون می‌ریزد.»

او در چشمان محبوب زندگی و سرچشمه جوشان آن را می‌بیند:

مُؤَلَّتَيْكَ أَرَى الْحَيَاةَ نَفْسِي تَبْوَعَاءُ سَخِيَّاتِ
(همان، ۲۵۱)

«در چشمانت دیدم که زندگی چونان چشمه‌ای بخشنده می‌جوشد.»

باید دقت کرد که شاعر به تناسب موضوع قصیده و احساس حاکم بر آن به چشمان محبوب و مفاهیم برآمده از آنها نظر دارد. نکته قابل اهمیت در این مجال آن است که سخن ابوریشه از این صفات نه تنها به درازا نمی‌کشد که بسیار کوتاه و گاه در حد یک اشاره است زیرا قصد آن ندارد تا بدین ویژگی‌ها بیش از صفات انسانی و درونی زن بپردازد. (بوشاهین، ۷۵) از میان غزل‌های او فقط در ۲۰ قصیده می‌توان وصف صفات و ویژگی‌های جسمانی زن را ملاحظه نمود. و این مسأله بدین معناست که او در غزلش از وصف ویژگیهای جسمانی زن غافل نیست؛ ولی گویی از اعماق قلب به این چنین موضعی در قبال زن راضی نیست لذا ندایی از درون او را فرا می‌خواند تا از این شیوه باز گردد و او با پاسخ مثبت به آن ندا در حقیقت راه توبه و ندامت پیش می‌گیرد تا مبادا در بزرگترین گناه در تاریخ بشریت نسبت به زن بیش از این سهمی داشته باشد و از ادامه آن اوصاف صرف نظر می‌کند تا عشقش رنگ ابتدال به خود نگیرد و از دنیای پاک و عفاف خارج نگردد و به رسالتش در قبال انسانیت زن وفا دار بماند و عشق، این یکتا گوهر پاک انسانیت و تنها انگیزه زیستن را پاسدار باشد و حریمش را نیالاید.

۲-غزل در دایره حالات و صفات زن: ابوریسه در پی عشقی است پاک و صادقانه

و برخاسته از عواطف اصیل و آسمانی با تمام فراز و نشیبش. شاعر در صدد است تا رشته زیبای غزل بین زن و مرد را دور از شهوات و خواهش‌ها و امیال پست برقرار کند. دنیا برای او بدون عشق معنا و مفهومی ندارد و این عشق است که اساساً به دنیا جمال و زیبایی می‌بخشد، زندگی بدون عشق زندگی واقعی نیست. عشق و سعادت ناشی از آن چنان برای شاعر مهم است که زندگی را پس از عشق و از دست دادن معشوق (بر اثر مرگ یا فراق) بی فایده و بی ارزش می‌داند. روزهایی که شاعر در اوج خوشی، سعادت و نعمت با عشق به سر برده، اکنون در فراق محبوب جز وحشت، تنهایی و غربت حاصلی ندارد:

رُبِّي الْأَيْتَامُ .. سَادُنِيَا
تَيْسِيكِ مِنْ يَدَيَّ بَغِيَا
حَلَفَ رِكَابٍ وَ حَشَّاتِهَا
إِءْ حَنَفِي تَغْرِقُ الرُّوِيَا
كَأَنَّ أَبَ كُلِّ أُخِيَلَتِي
أَلْمَاتَ وَ لَمْ أَزَلْ حَيًّا!!

(ابوریسه، ۲۱۴/۱)

«ای دنیا! روزها بر من سپری می‌شوند و خوبی‌های تو را از دستانتنم ظالمانه و با بی‌عدالتی بیرون می‌کشند./ پشت رکاب بیم و وحشت آنها راه می‌روم و خواب و رؤیاها در پس پلکهایم غرق می‌شوند./ چقدر عجیب و غریبند، همه خیال‌پردازیهاییم! عشق مرده و من هنوز زنده‌ام.»
زن در اشعار ابوریسه خود را به عنوان اسطوره بشری و فرشته ای آسمانی در برابر خواننده قرار می‌دهد که مایه نشاط و شادی شاعر است. عمر ابوریسه در قصیده «خفاش» زن را آفرینش بدیع خالق می‌داند. با وجود آنکه در میان مردم و در این کره خاکی است اما از جنس آنان نیست و زیبایی اش از نوعی است که در این دنیا سابقه ندارد:

فِيَا بَدْعَةَ خَلْقٍ
نَهَلْتِ عِنْدَكَ أَشْوَاقِي
حَدَّثْتُ فُجْرِي بِالنُّورِ
هَيَّيْ نَجَاحٍ مَكْسُورِ
أَضَاعَتْ الْغَمَارُ
زَتَّاعَ حَارِ
ظِلُّ جِدَارِ

(همان، ۲۲۶/۱)

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

«ای پدیدآور نصیب، گذشت و توانایی مرا ببخش./اگر اشتیاق من خاموش شد و در آن شتاب کردم./چون خفاشی که ناگه به نور آمد، ترسید و سرگردان شد./و با بالهای شکسته در سایه دیوار بر زمین فروافتاد.»

شاعر در تکمیل تصویرش از تمثیل خفاش بهره می‌گیرد که نور برایش امری غیر عادی است و با نور چشمانش آزرده می‌گردد زیرا چشمان ضعیف خفاش تحمل روشنی و نور را ندارد. حال شاعر در برابر جمال و زیبایی زن به حال خفاش می‌ماند در برابر نور و روشنی. زنی در اوج زیبایی که برای شاعر بدیع و تازه است و پیش از آن ندیده و از این روست که بدیع و شگفت می‌نماید. شاعر در این قصیده به زن صفتی خیالی و غیر واقعی داده است و در تصویرش به نسبت دیگر اشعار مبالغه بیشتری دیده می‌شود و همین باعث شده که برخی افراد این گونه توصیفات از زن را نه تنها تعظیم و تکریمی برای زن نپندارند که آن را مبتذل و پیش پا افتاده بیانگارند که به تقلید و پیروی از شعر قدیم صورت گرفته است. (حای، ۲۱) شاعر نه فقط از معشوق به صفات و حالاتی نیک یاد می‌کند، بلکه در برخی اشعار صفات ناپسند او را نیز به تصویر می‌کشد. از جمله می‌توان به فریبکاری معشوق در برابر عاشق و بی وفایی او اشاره کرد که قلب شاعر را عمیقاً به درد می‌آورد. (رک. به قصیده دلیده، ج ۱، ص ۲۰۳) نکته ای که در این مجال نباید از آن غافل شد، اینکه باید دقت کرد همه صفات نیک و غیر آن را که شاعر به معشوق منتسب می‌دارد قطعاً قابل اطلاق به یک نفر نیستند. صفات مذکور یا در مورد یک نفر در زمانهای مختلف و در تغییر حالات او مطرح شده اند و یا مخاطب شاعر بیش از یک نفر بوده و یا اساساً این تغییر نگرشها حاصل تغییر و دگرگونی حالات شاعر در طول زندگی اوست و شاهد ما در این قضیه تاریخی است که در انتهای قصیده ها نگاشته شده است.

مطالعه غزل در شعر ابوریشه نه تنها از زاویه حالات معشوق قابل بررسی است بلکه باید به ویژگی های عاشق در این دسته اشعار نیز توجه کافی مبذول داشت، زیرا فقط با این نگرش می‌توان به درک مناسبی از غزل در شعر ابوریشه رسید. مردان عاشق در شعر ابوریشه گاه وجودشان چنان فانی در محبوب است که خود را به فراموشی مطلق

نقد ادب معاصر ادبی

می‌سپارند (ر.ک. قصیده عودی ج ۱، ص ۱۷۴) و گاه سرخورده و شکست خورده از دنیای عشق و عاشقی خود را کنار می‌کشند. ترس و نگرانی و کتمان درد و اشتیاق به محبوب از دیگر ویژگیهای عاشق در دیوان اشعار ابوریشه است. همه آنچه از ویژگی‌ها و حالات عاشق گفته شد، می‌تواند منشأیی مشترک داشته باشد و آن چیزی نیست جز اینکه عاشق در صدد رسیدن به گوهر حقیقی وجود زن می‌باشد. نمود بارز این خواسته در قصیده «المرأة» است. عاشق رمانتیک شعر ابوریشه در جستجوی زنی است که جامع تمام صفات پسندیده و به دور از هر گونه عیب و بدی و صفت ناپسند باشد. اما حاصل کار او چیزی جز دست یافتن به حبایی بی ارزش نیست:

كأَيِّ قَمَرٍ مُّسْتَوٍ	مَنْ قَالَ: يَا جَاهِلِيَّةَ
تَعَلَّمِي الْبُعْدَ ابِيعِ	سَاءَ نَمَلًا فَجَّ
عَمَّيتُ فِي طَلَاهِ	الْمَشَّعَابِ الْمُقْفِرِ
بِيَمَلَاعِ بَابِ النَّسْرِ	الضَّوَلِي الْمُخْدِرِ
حَفَلْ أَقْدَامِي نَشِيرٌ	مَحْرَلِحِنِ السِّيْخِيَّةِ
بِيِي... لَفِ الْا	دُرَقْمُ بَلَوْرٍ

(ابوریشه، ۱/۱۹۶)

«داستانی دروغین. چه کسی گفت: این گوهر است؟/در دور دستها چشمه‌های درخشان و جوشانی بود./در دره های خشک و خالی به جستجویش پرداختم./در زمین بازی شاهین‌ها و جانوران درنده پنهان./و در پس گامهایم، از زخم‌هایم بهترینها پراکنده می‌شد./وای از شکست و ناامیدی ام، که جز گویی بلورین به چیزی دست نیافتم.»

خسران و احساس شکست تمام وجود شاعر را در بر می‌گیرد ولی با نگاهی به گذشته و راهی که پیموده زن را در هاله ای درخشان از نور می‌بیند. این دو نگرش نسبت به گوهر وجودی زن این حقیقت را برای خواننده روشن می‌سازد که شاعر فقط زن را از دور والا و ارزشمند می‌پندارد و زمانی که از نزدیک با او آشنا می‌شود، او را به دور از هرگونه صفت والا و پسندیده می‌یابد. نکته قابل توجه در این قصیده و البته در برخی قصاید دیگر حاکی از وجود تناقض و تضاد در شخصیت عاشق است، عاشقی که سرگردان و حیران در تلاش و تکاپو برای دست یافتن به گوهر حقیقی

است، گویی راه خود را نیافته، برای همین نشان از گم‌شده اش در هر جایی می‌گیرد و در تشخیص او بارها و بارها اشتباه می‌کند و برای همین است که تناقض و سرگشتگی نصیب او می‌گردد.

۳- زن در دیگر عرصه ها

زن در اجتماع و در عرصه مسائل سیاسی و مربوط به وطن از دیگر مظاهر حضور زن در شعر ابوریشه هستند. به تصویر کشیدن زنی از تبار اندلس (در قصیده «فی الطائره»/ابوریشه، ۹۹/۱) و هم چنین قهرمانی های ژاندارک (در قصیده «جان دارک» / همان، ۱۴۸) به عنوان رهبر و فرمانده ارتش فرانسه در مبارزه با دشمنان از این موارد هستند. لازم به ذکر است که شاعر به رسم همیشگی خود این قصیده ها را به ذکر زیبایی های زن مزین می‌کند ولی به نظر می‌رسد که او قصد دارد تا تصویری از یک انسان با روح متعالی و مناعت طبع ارائه دهد نه فقط به وصف زیبایی چهره زن پردازد و از آن اظهار شگفتی کند. (عواضه، ۸۱) زنان در این قصید ها، نه تنها در اوج زیبایی ظاهری که در اوج زیبایی باطنی نیز هستند. زنانی با شخصیت‌هایی قوی و خود ساخته که از مرز جنسیت فرا رفته بطوری که گاه رهبر و پیشرو مبارزه با دشمنان نیز گشته اند. قصیده «جان دارک» در سال ۱۹۳۵م سروده شده؛ زمانی که در سرتاسر کشور سوریه و دیگر کشورهای عربی مبارزه با استعمارگران به اوج رسیده بود. هیچ بعید نیست که این اوضاع بر نوع سرودن قصیده نیز تأثیر گذارده باشد. به نظر می‌رسد با توجه به اوضاع سیاسی کشورهای عربی جای آن داشت که عمر ابوریشه بخش بیشتری از این قصیده را به ذکر مبارزات و جنگ علیه بیگانگان اشغالگر اختصاص دهد و این در حالی است که او بیشتر از ویژگی های ظاهری ژاندارک سخن می‌گوید. او که خود به همراه بسیاری از جوانان وطن به مبارزه علیه استعمار پرداخته بود، قطعاً این قصیده و دیگر قصائدش در ترغیب و تشویق مردم به مبارزه و بیان ظلم و ستم استعمار می‌توانست نقش مثبت و مؤثرتری در روند مبارزه داشته باشد. از انصاف به دور است اگر دیگر قصائد حماسی شاعر را در تشویق مردم به مبارزه نادیده بگیریم؛ اما از شاعری همچون ابوریشه انتظار بیش از این است. شاید با اینکه شاعر در بخشهای اول (توصیف ظاهر ژاندارک)

نقد ادب معاصر ادبی

و دوم (تصویری از دختر جوان در حال دعا و عبادت) سخن به اطاله می‌گوید و تقریباً نصف قصیده را به وصف ویژگی های جسمانی ژاندارک اختصاص می‌دهد، این بوده که شاعر خواسته جوشش نفس و انقلاب درونی ژاندارک را در مرحله قبل از مبارزه و پس از آن نشان دهد. (دندی، ۱۲۸) هر چند که این اوصاف چندان هم به درازا نکشیده و شاعر با قدرت شاعری خود بسیاری از حوادث زندگی ژاندارک را در یک جمله و حتی یک عبارت به اختصار آورده است.

سخن از زن فلسطینی دیگر مجاللی است که شاعر برای پرداختن به زن بر می‌گزیند. او تصویرگر آوارگی و ظلم و ستمی است که بر زنان فلسطینی روا داشته شده است؛ زنانی که در گذشته ای نه چندان دور با عزت و احترام می‌زیسته اند، و لی اکنون دشمن اشغالگر آنان را آواره کرده است:

رَدَّةٌ لَمْ تَدْرِ عَيْنُ الشَّمْسِ مَا دِرْهَا أَغْضَتْ بِطَرْفِ كَارِهِ
أَبْوَحَلَّيْ تَضُّ حَجٌّ أُمَامَ هَهَا جَلَلٌ يُدْفَعُ هَا إِلَيَّ أَوْكَارِهِ
(ابوریشه، ۵۳/۱)

«چه بسیار زنان آزاده ای که چشم خورشید، چهره در پرده آنها را ندید و با بی‌میلی از آن چشم پوشیدند، دخترکان هراسان در برابرشان ناله می‌کردند و پلیدی آنها را به سوی خانه‌اش پیش می‌راند.»

سخن از زن در شعر ابوریشه مجاللی بیش از حد یک مقاله می‌طلبد زیرا همانطور که گفته شد نیمی از اشعار ابوریشه در مورد زن است. اما در مجموع می‌توان جایگاه زن در شعر ابوریشه را با جملات زیر بیان کرد:

اشعار او در دوران جوانی بیشتر وصف ویژگیهای جسمانی زن است و در آنها میل و اشتیاق فراوان شاعر به ابعاد جسمی و غریزی بیشتر است و درحقیقت غریزه شاعر در بسیاری از موارد الهام بخش او در این گونه اشعار است. / با گذر از دوره جوانی و ورود به میانسالی اشعار او بیشتر به سمت وصف صفات و خصوصیات اخلاقی و انسانی زن گرایش پیدا می‌کنند و حتی گاه خود عمر ابوریشه به غزلهای حسی و وصف جسمانی زن با دیده تحقیر می‌نگرد. / او در غزل به تقلید از پیشینیان نمی‌پردازد هر چند در اندک قصائدی از او می‌توان به وصف سرزنش و ملامت از عشق چون

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

گذشتگان اشاره کرد./ شاعر هرگز قصد نداشته که فقط جسم زن را به نمایش بگذارد و وجود انسانی زن را نادیده بگیرد بلکه محور اصلی اندیشه او احترام به زن و توجه به قداست و حرمت او به عنوان یک انسان است./ به کار رفته است نه به عنوان رمز و نماد برای قومیت و ملیت و دیگر مسائل./ علاوه بر غزل و اشعار عاشقانه او به حضور زن در جامعه و هم چنین زنان فلسطینی توجه دارد اما این اشعار در مقایسه با حجم اشعار مربوط به زن زیاد نیستند.

تجلی تاریخ اسلام

در سه قصیده بلند دیوان ابوریشه شاهد آنیم که شاعر تصویرگر تاریخ زندگی پیامبر بزرگوار اسلام و اتفاقات صدر اسلام است. این قصائد عبارتند از: «محمد»، «من نادانی» و «أنا في مكة». او قصیده اول را به عنوان مقدمه برای «ملحمة النبي» (أبوریشه، ۳۶۵/۱) سروده و دو قصیده دیگر را در مکه و تحت تأثیر حضور در سرزمین وحی و تحقق آرزوی خود برای زیارت آن مکان شریف. شاعر در برخی از قصائد، اتفاقات را بصورت کلی و در برخی دیگر به تفصیل و با ذکر جزئیات بیان می‌کند. تاریخ صدر اسلام در شعر ابوریشه در دو بخش کلی قابل بررسی است: پیش از رسالت پیامبر اسلام و پس از آن. از میان حوادث پیش از رسالت پیامبر، شاعر به جریان های جاهلیت پیش از تولد پیامبر، ماجرای تولد ایشان و سپرده شدنشان به دایه، دوران جوانی پیامبر و گذاردن حجرالاسود در جای مخصوص پس از تعمیر کعبه و شهره بودن پیامبر به صفت امین سخن می‌گوید. سخن ابوریشه از حوادث پس از رسالت بیشتر است و به مسأله رسالت، مخالفت مشرکان و حمایت حضرت ابوطالب از ایشان، ليله المبيت و هجرت حضرت محمد (ص) به مدینه و حجه الوداع می‌پردازد. نکته مهم و قابل توجه در هر دو دوره این است که در هیچ کدام از آنها شاعر قصد ندارد تا فقط روایتگر تاریخ صدر اسلام باشد، بلکه هدف اصلی او برقرار کردن پیوند بین تاریخ گذشته مسلمانان و تاریخ معاصر است. وی در صدد است تا با یادآوری آن دوران، عزت و اقتدار پیشین اسلام را متذکر گردد و با ارائه یک الگوی مناسب از رهبری در جامعه مسلمان و شخصیت حقیقی یک مسلمان، گامی برای نجات ملت عرب از

نقد ادب معاصر ادبی

مشکلات و مسائل موجود در جامعه آن روز بردارد. انتخاب او از بین وقایع، درست در راستای اهداف قصیده صورت می‌گیرد. او تاریخ را نه فقط برای مطالعه و لذت و یا اندوه که برنامه ای برای آینده می‌بیند و معتقد است مسلمانان باید با رجوع بدان تکلیف خود را در مقابل نفوذ بیگانه و شیوه تعامل با دسیسه‌ها و فریبهای دشمن استخراج و سپس الگوی خود در مبارزه و ارتباط با دیگر ملل و دول قرار دهند. در سرتاسر این سه قصیده طولانی ویژگیهای یک شخصیت کامل اسلامی را می‌توان مشاهده نمود که همه برگرفته از شخصیت انسان کامل - پیامبر اسلام - هستند. این مسأله مهمترین ویژگی این قصائد است، زیرا نمی‌توان آنها را از لحاظ تاریخی و یا حتی برخی ویژگیهای فنی و ادبی بارز دانست؛ زیرا هم تاریخ کاملتری از حوادث صدر اسلام موجود است و هم در دیوان ابوریشة اشعاری هستند که شاید بتوان گفت به مراتب از نظر ویژگی های ادبی و فنی قوی تر از این قصیده ها هستند. شاعری که پس از چند دهه زندگی در دیگر کشورها، آزمودن دنیای سیاست و دیدن رنج و غم مسلمانان فلسطینی در برابر دشمن متجاوز و سازش برخی سران عرب، اکنون خسته و دل آزرده از همه آن اتفاقات به سرزمین وحی آمده است، طبیعی به نظر می‌رسد که بخواهد به گذشته پناه ببرد و از آن برای نجات هم کیشان خود استمداد بطلبد. البته نباید فراموش کرد که در دو قصیده «من نادانی» و «أنا فی مکه» احساسات پاک و بی آرایش شاعر بیشتر نمایان هستند. شادی شاعر از زیارت مکه و مدینه و تحقق آرزوی او از زیباترین مظاهر احساس او در این قصائد هستند. ترکیب و تلفیق احساس و عاطفه و روح حماسه و بزرگی از بارزترین ویژگی های شعر شاعر در این اشعار است. او در ابتدای این قصائد اظهار شادی و سرور خود را از حضور در مکه بیان می‌کند و حضور در سرزمین وحی را مایه هدایت خود می‌داند و باعث آزاد شدن از بند و اسارت نفس:

حَاةَ الْغَوَايَةِ مِنْ دَرِيٍّ ت مَاصُ غَتُّ مِنْ أَغْلَالِ
أَلَيْتُمْ الْوَجُودِ وَفَضَّتْهُ مَيِّ جَلَالِهِ وَالْجَمَالِ

نَلْتُ فِي خُشُوعٍ مَكَانِي سِيعْتُ فِي هُدَاهُ . لَـلَّالِي

(ابوریشه، ۸۵/۲)

«ظلمت و تاریکی گمراهی از زندگانی من پراکنده و نابود شده و غل و زنجیرهایی که با دست خود ساخته بودم باز و گشوده شده است. /مهر وجود را به من نشان داد و با جلال و جمال نعمت هایم آن مهر برداشته شد. /با خشوع و خضوع به جستجوی جایگاه و مکان خود پرداختم و سپس در سایه هدایت او، گمراهی ام را مشایعت کردم.»

از میان شخصیت‌های صدر اسلام غیر از پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - ابوریشه فقط به شرح دلاوری های خالد بن ولید در یک قصیده مستقل می‌پردازد. در این قصیده نیز شاعر همچون قصیده هایی که در مورد زندگی رسول اکرم (ص) سروده، قصد ندارد تا به روایت تاریخ بپردازد، بلکه در صدد است تا نمونه ای از یک شخصیت قهرمان و شجاع در صدر اسلام بیاورد و آن را به عنوان یک الگو در مبارزه با دشمن معرفی کند. تاریخ سرودن قصیده سال ۱۹۳۸م. است. اگر به تاریخ کشور سوریه در این زمان بنگریم، خواهیم دید که استعمار فرانسه بر این کشور سایه انداخته و مردم در راه آزادی وطن در حال مبارزه و مقابله با استعمارگران هستند. در چنین شرایطی ابوریشه که خود از مبارزان راه آزادی بوده، با سلاح شعر نیز وارد عرصه مبارزه می‌شود. در این زمان بیش از هر چیز دیگری باید کابوس شکست ناپذیری استعمار از بین برود و همگان بدانند که می‌توانند در مقابل دشمن و همه امکانات نظامی و قدرت به ظاهر زیاد او بایستند. برای رسیدن به چنین منظوری تقویت روحیه شجاعت و قهرمانی و دلاوری یکی از اساسی ترین کارها به شمار می‌آید. لذا شاعر به سیر تاریخ می‌پردازد و بنا بر صلاحدید خود شخصیت خالد را انتخاب می‌کند که در تاریخ کشورهای عربی اهل سنت دارای موقعیت خاصی است، ابوریشه قصد دارد تا یاد رهبران را بصورت ویژه و بارز در ادبیات و تاریخ و سیاست زنده کند و بدین وسیله روح عزت و ظلم ستیزی را در نسل جدید بدمد و آنها را بسوی درس آموزی از گذشتگان سوق دهد. (الدهان، ۳۵۴) لذا برخی از زوایای زندگی خالد، بخصوص دلاوری او در جنگها را به تصویر می‌کشد و خالد را از ورای قرون می‌خواند تا بیاید و با دلاوری ملت را از رنج و عذابی که دامن گیرشان شده نجات دهد. شاعر هم چنان به مبارزه و مقاومت مردم

نقد ادب معاصر ادبی

امیدوار است و اساساً قصد ندارد تا یأس و ناامیدی از خود نشان دهد و آن را به مردم منتقل کند، (قچه، ش ۸۸) بلکه هدفش این است که نیاز جامعه به افرادی همچون خالد را بصراحت بیان کند تا شاید از رهگذر این بیان افرادی را برای نجات وطن تحریک کند که در شجاعت همچون خالد باشند و فقط برای نجات ملت بجنگند نه برای مطامع شخصی خود.

وصف آثار ماندگار در تاریخ

حضور ابوریشبه به عنوان سفیر فرصتی مغتنم برای او بود تا با دیدن آثار تاریخی دیگر کشورها تجربه جدیدی در زندگی داشته باشد. شاعر از میان آثار تاریخی چند اثر را برگزیده که یکی از بهترین آنها «معبد کاجراو» هند است. قصیده شاعر در زمینه بازدید از این معبد قدیمی قصیده ای طولانیست که مشتمل بر ۸۱ بیت است و می‌توان آن را به سه بخش اصلی تقسیم کرد: مقابله معبد با زمان در برابر محو نابودی، توصیف معبد و مجسمه ها و نقوش موجود در آن، عبرت آموزی از مشاهده معبد

در حقیقت بخش دوم قصیده که بخش اصلی آن است، قسمت عمده شعر را تشکیل می‌دهد. دو بخش دیگر در ابتدا و انتهای قصیده بسیار کوتاه‌ترند. شاعر با مقدمه نثری که بر قصیده می‌نگارد، از دیدن آن معبد بسیار اظهار شگفتی می‌کند که حالات انسان را در بالاترین و پایین ترین درجات با زبان هنر بیان نموده است. در گذر روزها، ماهها و سالهای متمادی معبد پابرجا مانده و ذره ای در برابر ناملايمات روزگار سر خم نکرده و با سرافرازی هر چه تمام بر زمان پیروز شده است. چه بسیار جنگها و غارتها که معبد را تهدید کردند اما آن همچنان باقی مانده و هلاک و ویرانی ناشی از جنگها نتوانسته آن را از بین ببرد. پیروزی معبد بر زمان، نه فقط غلبه و پیروزی مکان هنری که غلبه هنر بطور مطلق است. هنری که در معبد تجلی یافته و باعث شده تا فن و هنر، خود را از قید مکان و زمان برهاند و به افقی بس وسیعتر و فراتر از زمان و مکان راه یابد و بدین سان خلود و جاودانگی خود را تا ابد رقم زند: (محبک، ش ۳۵۷)

نُكْمًا وَ هَبَّ الْأَمَانَ خِيَهَ ، أَنْتَ أُمُّ الزَّمَانِ!
سَقَيْتَ عَالَمِي أَعْتَابِي وَالغُبُّ وَ انْتَحَرَ رَتَّ هَـ وَان

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

وَقَاتُوا أَمْلَاقَهُمْ _____
تَلَجَّاءُ، وَفُضِّتْ صَ _____ وَجَلَّانَ
تَمْرِيحِدُكَ فَفَوْقَ هَذَا _____
لَصَّخِرِوِقْفَةً عُنْفُ _____ وَان
(ابوریشه، ۱۰۷/۱)

«ای معبد) چه کسی از میان شما به برادرش امان می‌دهد، تو یا زمان؟/تاخت و تازها در درگاه تو بیچاره شدند و با پستی و زبونی خودکشی کردند (و از بین رفتند)./پادشاهانش تاجها را از هم گسستند و عصای پادشاهی آنها شکسته شد./و بر بالای این صخره و در این بحبویه، تو تنها، با غرور باقی ماندی.»

دیگر قصیده هایی که ابوریشه در آنها به وصف اماکن تاریخی می‌پردازد، عبارتند از: «اوغاریت» (همان، ۱۱۸)، «طلل» (همان، ۱۲۲).^۱ در همه قصائد مذکور ابوریشه همواره از ذهن خلاق و خیال سرشار خود بهره می‌گیرد و با مخاطب قرار دادن آنها گویی از نو در وجود آنها روح تازه ای می‌دمد. در این کار آن چنان موفق عمل می‌کند که خواننده تصور می‌کند موجودی زنده در مقابل شاعر ایستاده و در عمل گفتگویی دو جانبه اتفاق افتاده است. نکته دیگری که باید بدان اشاره شود اینکه اکثر مکانهایی که شاعر به توصیف آنها پرداخته آثاری هستند که در طول تاریخ ماندگار بوده اند و گذر سالها نتوانسته آنها را از بین برد. هرچند در برخی از آنها مثل «طلل» شاعر فقط شاهد ویرانه هاست ولی حتی همان ویرانه های بر جای مانده خود نشان از نوعی ماندگاری دارند چه اگر ماندگار نبودند چه بسا به جای آنها بناهایی ساخته می‌شد و همین ویرانه ها نیز باقی نمی‌ماندند. در این مجال نیز ابوریشه از یادآوری گذشته پرافتخارش غافل نمی‌ماند:

يَكَادُ يُسْأَلُ: _____ مِنْ أَسَا _____ يَكَادُ يُخْذُلُنِي فَمَ _____ يَ!
أَنَا يَلْبِنَةَ _____ الْأَجَادِ _____ كِ _____ وَلَقِيفٌ فِي مَأْتَمَةٍ يَ
_____ مَن بَقَايَا أُمَّةٍ _____ يَ وَالْعُلِّي مِ _____ مَن تَ _____ وَأَمِ
_____ رَّتْ عَلَي السُّدُنِيَا مِ _____ رُورِ _____ طَرَّرَ بِالْحَقِّ قَلِبَ الظَّمِ _____ يَ

^۱ - مطابق یادداشتهایی که شاعر در بالای قصائد نگاشته است، اوگاریت، شهری است در شمال لاذقیه در سوریه که اولین خطوط نگارشی دنیا در آنجا پیدا شده است. منظور شاعر از طلل باقیمانده های قصری قدیمی در رومانی است.

نقد ادب معاصر ادبی

نَاوَدَلًا آيَسْتِ أَيَسِي حَمَاتِهِمَا _____ فَلَهِ الْأَجْرُ _____

(همان، ۱۲۰)

«نزدیک بود پرسد: من کیستم؟ و نزدیک بود دهانم مرا نا امید کند (ترک یاری کند). ای دختر بزرگی‌ها، من همچون تو در ماتمم ایستاده‌ام. / من از بازماندگان امتی هستم که با بزرگی و تعالی همزاد بوده اند. / امتی که از دنیا گذشت چونان عبور کردن قطره‌ای بر باغی تشنه. / (لبهای) ستارگان نشانه‌های رحمتش را برای هم نقل کردند.»

در دو قصیده دیگر که هر دو به نام «إفرست» نامگذاری شده اند، به نظر می‌رسد که شاعر قصد دارد با بیان ارتفاع و البته عظمت قله اورست به عزت و اقتدار و اشتیاق به رفعت مقام در وجود انسان اشاره کند. این مفاهیم دقیقاً در راستای حس بلند نظری و اشتیاق فراوان شاعر به احیای عزت و عظمت ملتها بر می‌گردد (ر.ک. به ابوریشه، عمر، ج ۱، ص ۱۲۶ و ج ۲، ص ۲۷۷)

طبیعت به عنوان رمز

توجه به جلوه های طبیعی هستی یکی از زیباترین مسائلی است که در اشعار عمر ابوریشه به چشم می‌خورد. او به شیوه مرسوم رمانتیک‌ها در پی وصف زیبایی و لذت از طبیعت نیست، بلکه در این دسته اشعار، طبیعت برای شاعر سمبل و رمز مفهومی فراتر است که در اصل می‌خواهد بدان بپردازد، لذا از طبیعت بهره می‌برد تا آنچه در درون دارد، عرضه کند و شعرش اثربخشی بیشتری داشته باشد. این معنا را در دو قصیده «النسر» و «البلبل» می‌توان به وضوح ملاحظه نمود. عقاب در شعر ابوریشه رمز عزت و عظمت است. تاریخ سرودن قصیده «النسر»^۱ به سال ۱۹۳۸م است و دوران استعمار فرانسه و اشغال سوریه بر می‌گردد. شاعر، مردم سوریه را چون شاهین می‌پندارد که در گذشته با عزت و افتخار زندگی می‌کردند و در زیر یوغ استعمار گردن

^۱ - معادل «النسر» در کتاب «المورد القریب» Eagle است که در فارسی به معنی عقاب و شاهین می‌باشد. البعلبکی، منیر و روحی البعلبکی، ۲۰۰۷، ذیل «نسر». با توجه به معانی فوق و هم چنین مفهوم ابیات، نگارنده کلمه شاهین را به عنوان معنی مناسب تر برگزیده است. هرچند برخی از مترجمان کرکس یا عقاب را برای «النسر» نیز انتخاب کرده اند.

مضامین شعر عمر ابوریثه در ترازوی نقد و بررسی

کج نکرده بودند. گذر زمان و فاصله گرفتن از آرمان های والای ملی، سازش در برابر اشغالگران، نادیده انگاشتن حضور بیگانه در کشور، باز گذاشتن دست آنان در اداره امور داخلی سوریه، عدم مبارزه و مقابله با ستمگری ها و سلطه طلبی های آنان باعث شده که عزت و عظمت مثال زدنی عرب در این برهه از تاریخ لگدکوب استعمارگران غربی گردد. ابوریثه برای یادآوری این مفهوم از شاهین و خصوصیات آن کمک می گیرد. شاهینی که با فراموش کردن عظمت خود به دامنه کوه نزول کرده و با همنشینی با ضعیفان مورد تمسخر قرار گرفته تصمیم می گیرد تا عزت و عظمت پیشین خود را دوباره بازیابد. شاهین بر می خیزد تا به جایگاه گذشته خود برگردد. هر چند به سختی ولی در نهایت می تواند خود را به لانه اش بر فراز قله کوه برساند و خود را از ذلت و حقارت، تمسخر و تحقیر دیگران نجات دهد:

قَالَ النَّسْرُ جَاءَ عَائِلَةً لَمَوْيَ	شَلَوْ عَ لَمَي الرَّمَالِ نَشِيرِ
أَضْجَلِبُغَاثٍ تَدْفَعُهُ	بِ الْغَضِّ وَالْجَنَاحِ الْقَصِيرِ
هَ بِرَعَشَةٍ مِّنْ جُنُونِ	دِيرِ، وَ زَرَّةَ الْمَقْرُورِ
سَاحِ بَاءَ عَمَلِي الْأَفْئِقِ الْأَغْبِرِ	لْتُنْقَهَ يَكْلِمَنْحُ سَوْرِ
سَأْتِي الْغِيَاهِ بِبِ وَاجْتِازِ	لِلظَّنِّ مَن ضَمِيرِ الْأَثِيرِ
، مِنْهُ زَعَقَةٌ نَشَّتْ الْأَفَاقُ	سَنَ وَ هَجَّهَا الْمُسْتَطِيرِ
سَوِي لَمَي الذَّرْوَةِ الشَّمَاءِ	بِحِ وَضَكَرِهِ الْمَهْجُورِ!

(ابوریثه، ۱/۱۴۴-۱۴۵)

«شاهین در حالی که گرسنه بود بر جای بماند. بر بالای لاشه حیوانی که روی ریگ ها از هم گسسته بود، بر خود می پیچید. پرنده های خرد و ضعیف با پنجه های ظریف و بالهایشان او را می رانند. ریشه ای از جنون کبر در او سریان یافت و مانند سرما زدگان به لرزش در آمد. آن گاه بقایای پیکر خرد شده خود را بالای افق غبار آلود کشید و رفت. /چون به تاریکی ها در آمد و در دل فلک از دور دست هایی که رهگذار خیال است، گذشت، /فریادی بلند از شاهین برخاست که از شعله گسترده آن آفاق با التهاب به غلیان در آمد. /شاهین بصورت پیکری بی جان، در دامنه لانه دور افتاده خود، بر قله ای مرتفع فرو افتاد.»

نقد ادب معاصر ادبی

در این قصیده اندیشه ای واحد نهفته ولی شاعر آن را به اختصار آورده است. بازگشت عقابی {شاهین} خسته و فرسوده به آشیانه اش در کوه، تا آنجا بمیرد: یعنی آن که موجود عظیم با عظمت می‌میرد، اگر چه فرسودگی و ضعف او را فرا گرفته باشد. این اندیشه‌ای عظیم و والا و دور از ابتذال است، اما ارزش قصیده در درجه اول به قدرت تصویر سازی حماسی بر می‌گردد که قصیده را از توصیفی زیبا و دلپذیر تا بحران و اندوهی سرکش تعالی می‌دهد. شکوه الفاظ و هماهنگی و توافق شگفت انگیز آن با معنا شنونده را به حیرت وا می‌دارد. پایان قوی این قصیده نیز بر روح و جان انسان تأثیری شگرف بر جای می‌نهد. (غریب، ۱۰۰) در قصیده «البلبل» نیز شاعر از رمز استفاده می‌کند تا غرضی سیاسی را بیان دارد. شاعر با این شعر به اوضاع و احوال جوانان وطن اشاره می‌کند که در راه مبارزه با استعمار حتی در زندان نیز با اعتصاب غذا با دشمن مقابله می‌کنند. بیت الغزل شاعر در پایان قصیده بیانگر این مفهوم است که اگر در راه آزادی وطن مبارزات به نتیجه نرسد، نسل آینده نیز اسیر دست استعمار خواهند بود. لذا مسؤولیت نسل حاضر را در مبارزه متذکر می‌گردد:

عَلَيْكَ بِرُّهُ أَنْ يَمُوتَ عِرَاخٌ ذَلَّ مِمَّنْ بَعْدِهِ
(ابوریشه، ۱۳۵/۱)

«کبر و غرور او را بازمی‌داشت از اینکه جوجه‌هایی را به ارث بگذارد که بعد از او در قید قفس گرفتار باشند.»

این بیت در حقیقت ضمن یادآوری نقش نسل حاضر، درس ایستادگی در راه مبارزه با دشمن را نیز بیان می‌کند که هرگونه سستی در راه آزادی و مبارزه با دشمن میراثی جز اسارت برای آیندگان برجای نخواهد گذاشت.

مناسبتها در شعر ابوریشه

اشعار ابوریشه در مناسبتهای مختلف را می‌توان به مناسبتهای عام و خاص تقسیم کرد. مناسبتهای عمومی همانند آزادی وطن از اشغال فرانسویان و قضیه فلسطین که پیش از این به آنها اشاره شد. موضوع اشعار شاعر در مناسبتهای خاص اغلب، بزرگداشت شاعران و یا رثای برخی خویشان و دوستان است. ابوریشه از میان ادیبان و شعرای دنیای عرب، متنبی، بشاره الخوری (اخطل صغیر)، امین الريحانی، حافظ ابراهیم،

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

ابوالعلاء المعری و احمد شوقی را بر می‌گزیند و در بزرگداشت و رثای آنان قصیده‌هایی می‌سراید. لازم به ذکر است که بجز قصیده‌هایی که در مورد سفر به مکه و بیان تاریخ اسلام است، قصائد او در مورد شاعران عرب از طولانی‌ترین قصائد او هستند. پیش از این نیز اشاره شد که شاعر همواره از شعرش در راستای انتشار افکار و اهداف خود بهره می‌برد. او در اشعار مناسبی خود نیز یادآوری عزت و عظمت عرب و توجه دادن به مشکلات مسلمانان را از یاد نمی‌برد. در قصیده بزرگداشت متنبی همچون بسیاری دیگر از قصائد شاعر روح ظلم ستیزی و عزت و غرور او به عنوان یک عرب نمایان است. همان مفهومی که بارها و بارها و به بهانه‌های مختلف آن را یادآور می‌شود و گاه چنان اساس و بنیان شعرش را بر آن می‌نهد که عصاره و حاصل شعر او چیزی نیست جز دعوت به احیای عزت و غرور و ظلم ستیزی عرب. در این قصیده نیز با الهام از روحیه و خصوصیات متنبی قصد دارد تا بر این ویژگی تأکید دوباره ای داشته باشد و مجدداً همگان را به گذشته پر افتخار عرب متذکر سازد. با دقت در تاریخ سرودن قصیده - سال ۱۹۳۵م - و همچنین از اولویت قرار دادن این ویژگی متنبی در قصیده می‌توان به اهمیت این مفهوم برای ابوریشه پی برد، یعنی دوران اشغال سوریه توسط استعمار فرانسه و زمام اوج مبارزات جوانان سوریه علیه بیگانگان. توصیف روح اباء و مناعت طبع و عزت و افتخار متنبی را تشبیهات و استعاراتی بر عهده دارند که ابوریشه از صفات عقاب در شعرش می‌آورد. برگزیدن متنبی و تصریح به روح ظلم ستیز و غرور و مناعت خاص متنبی در شعر ابوریشه برای ارائه الگوی یک شخصیت مسلمان از تاریخ گذشته عرب صورت می‌پذیرد. علاوه بر این او، متنبی را با «شاعر الخلد» و «شاعر العرب» مورد خطاب قرار می‌دهد تا بدین وسیله بر ویژگی‌های منحصر به فرد متنبی تأکید کرده و لزوم متصف شدن به صفات نیکوی متنبی را یادآور شود:

ثَلَعُ عَرَبٍ غُضُّ طَرْفَاكَ	: يَا رِي فِي قَبْضَةِ عَسْرَاءِ !
جَدُّ أَنْ يَرِي اللَّيْثَ شِـلْوًا	لِنِيَابِ حَايَةِ رَقَطَاءِ
... نِي وَحَمِّ حَمَّةِ الْخَيْلِ	هُ هَلْقَنَا وَخَفَقُ الْأَنْوَاءِ

نقد ادب معاصر ادبی

...دَمَعِ الْمَسِيحِ عَالِي الْإِيمِ
نَهِي لِلرُّبُوعِ بِعَدِّهَا
هَرُّوْلَمَضَّاجِ الْأَنْبِيَاءِ
يُوهَلُهُ قَابِرَ الشُّهَدَاءِ
... أَهْدِي إِلَيْكَ بَيْضَ الْأَغَانِي
بَلِّحُ - الْأَيَّامِ خَلْفَ رِدَائِي
(ابوریشه، ۱/ ۴۲۵-۴۲۶)

«شاعر عرب! بایست، نگاهت را فروگیر. اعراب در قبضه‌ای را فشار و سختی سرگشته و درمانده‌اند./مجد و عظمت خجالت می‌کشد که شیر را تکه پاره زیر نیش مار خالدار ببیند./...درخشش مرگها و شیبه اسبان تابش نیزه‌ها و اهتزاز پرچمها کجاست؟/...چقدر به اشکهای مسیح به خاطر گناهانشان اهانت کردند و آرامگاه پیامبران را لرزاندند!/این خانه‌ها بعد از شکوه و جلوه‌شان به مقبره‌ای برای شهدا تبدیل شدند./...چگونه به تو بهترین ترانه را تقدیم کنم حال آنکه زخم روزگار به دنبال من است (همواره همراه من است).»

برگزیدن نامها و لقبهای خاصی برای خطاب قراردادن شعرای بزرگ در دیگر قصیده‌های ابوریشه نیز جریان دارد. به عنوان مثال او احمد شوقی را با «شاعر الحب» و «شاعر الموت» خطاب می‌کند و از حافظ ابراهیم با «شاعر الحزن» یاد می‌کند.

اشعاری که ابوریشه در رثای دوستان و نزدیکانش سروده، از دیگر اشعار مناسبی او هستند. قصائدی که شاعر در رثای دوستانش می‌سراید اغلب در سطح متوسط هستند و آن گونه نیستند که احساس و عاطفه خواننده را با خود همراه سازند. از دو جهت می‌توان به این مسأله نگریست: از سویی افراد مورد نظر در بین عموم مردم معروف و مشهور نبوده‌اند و به عبارت دیگر جنبه عمومی نداشته‌اند، لذا نمی‌توانند احساس غم و اندوه دیگران را به خود جلب کنند. از جهت دیگر باید به شیوه بیان شاعر نیز توجه کرد که نقش اساسی در گرایش یا عدم گرایش خواننده به قصیده دارد. وقتی که شاعر از احساسات خود در قبال مرگ دوستانش سخن می‌گوید، گاه بیانش آنقدر مبهم به نظر می‌رسد که بیشتر از آنکه احساسات خواننده را تحریک کند و او را در فراق یک دوست محزون کند او را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد، لذا خواننده با قصیده نمی‌تواند رابطه عاطفی برقرار کند. به نظر می‌رسد این ابهام زمانی بیشتر جلوه می‌کند که شاعر از خاطرات خود با دوستانش سخن می‌گوید. در چنین حالتی است که ابهام و غموض شعر برای خواننده بیشتر بروز می‌یابد زیرا از آن خاطرات هیچ سابقه ذهنی ندارد.

مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی

مسئله همه افراد حداقل تجربه از دست دادن یکی از نزدیکان و یا دوستان خود را در طول زندگی داشته اند و اگر شعر قوی باشد حتی از راه همزاد پنداری نیز می‌تواند احساسات خواننده را آنگونه تحریک کند که خود را در موقعیت شاعری ببیند که در غم از دست دادن یک دوست مرثیه می‌سراید. به هر حال شاعر در این دسته اشعار نتوانسته از حدود تجربه‌ها و عواطف شخصی خود خارج شود و به ارائه یک تصویر عام انسانی بپردازد و بدین وسیله اینگونه اشعار را نزد همگان مطلوب تر سازد. (دندی، ۱۱۱) در یک کلام می‌توان گفت ویژگی خاص این قصیده‌ها فقط مجالی است که شاعر برای ابراز حزن و اندوهش می‌یابد.

نتیجه‌گیری

عمر ابوریشه به عنوان یکی از شاعران نو گرای سوریه، در حقیقت پل ارتباطی میان کلاسیک و رمانتیک در شعر سوریه است. وی بخش اعظم دیوانهای شعری اش را به زن و وطن اختصاص داده است. ابوریشه با دیدگاهی متفاوت به زن می‌نگرد. زن برای او در هاله‌ای از عفت و قداست قرار دارد و غزل عقیف او و نیالودن ساحت عشق به کلمات مبتذل شاهدهی است بر این مدعا. وطن در شعر ابوریشه هم سوریه و لبنان است و هم فلسطین. او قضیه فلسطین را مسأله و مشکل تمام عرب می‌داند و از تمامی کشورهای عربی انتظار یاری رسانی به آنها را دارد. وی در اشعار مربوط به سرزمین‌های عربی به عنوان یک منتقد سیاسی و روشنفکر دلسوز وارد عرصه می‌گردد. ضمن بیان خیانت سران عرب، مردم را از سهیم بودن در شکستها و عقب افتادگی ملت‌های عرب مبرا نمی‌داند. ضمن آنکه ایجاد روحیه امیدواری و تشویق به ادامه مبارزات را در شعرش نیز از یاد نمی‌برد. در مجال پرداختن به تاریخ اسلام همچون یک مسلمان متعهد عمل می‌کند و در حقیقت در صدد پیدا کردن الگوهای از تاریخ پرافتخار گذشته مسلمانان است تا با ارائه این الگوها، مردم را هر چه بیشتر به مبارزه با استعمار تحریک کند. در زمینه اشعار مناسبتی نیز این مهم جلوه‌گر است. در اشعار مربوط به بزرگان ادبیات عرب همچون متنبی، احمد شوقی و دیگران بر آن است تا هم

نقد ادب معاصر ادبي

از این بزرگان تمجید کرده باشد و هم الگوهایی برای مردم و بخصوص قشر روشنفکر ترسیم کند. توصیف طبیعت و بخصوص طبیعت زنده یعنی توصیف بلبل و یا شاهین برای او چیزی جز پرداختن به موضوعات وطن دوستانه نیست. در توصیف طبیعت صامت نیز هدف او فقط وصف و ارائه چندین بیت و قصیده در ستایش مکان یا اثری تاریخی نیست. او طبیعت را توصیف می‌کند تا از خلال آن به انسان بپردازد. طبیعت مجرایی است تا از خلال آن، ابوریثه خواسته‌ها و اندیشه‌های انسان و رفتار او در زندگی را به تصویر کشیده و از طریق طبیعت با انسان سخن بگوید. لذا کمتر قصیده ای است که در آن فقط توصیف اشیاء جامد و اماکن بی روح و مرده وجود داشته باشد. طبیعت خواه صامت باشد و خواه زنده، در شعر او باید حرکت کند و مفاهیمی والا را منتقل کند.

منابع و مآخذ

- ابوریثه، عمر، الأعمال الشعرية الكاملة، ط ۱، بیروت: دارالعودة، ۲۰۰۵
- ابوشاهین، سامی، المرأة في شعر عمر أبي ريشة، ط ۱، بیروت: دارالفکر العربي، ۲۰۰۶
- البعلبکی، منیر و روجی البعلبکی، المورد القریب، بیروت: دار العلم الملائین، ۲۰۰۷
- جحا، میثال، الشعر العربي الحديث، ط ۱، بیروت: دارالعودة، ۱۹۹۹ م
- الجیوسی، سلمی خضراء، الإتجاهات و الحركات في الشعر العربي الحديث، ط ۱، بیروت: مرکز الدراسات الوحده العربیه، ۲۰۰۱
- حاوی، ایلیا، عمر أبوریثه، شاعر الجمال و القتال، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۳
- دندي، محمد اسماعیل، عمر أبوریثه: دراسة في شعره و مسرحياته، ط ۱، دمشق: دارالمعرفة، ۱۹۸۸ م
- الدهان، سامی، الشعراء الأعلام في سوریه، ط ۲، بیروت: دارالأنوار، ۱۹۶۸
- عوضه، رضا ديب، المرأة (في شعر عمرين أبي ربيعة، عمر أبي ريشة، نزار قباني)، ط ۱، بیروت: شركة رشاد برس، ۱۹۹۹
- غریب، روز، نقد بر مبنای زیبایی شناسی و تأثیر آن در نقد عربی، ترجمه نجمه رحایی، ج ۱، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۷
- قجة، محمد، «خالد بن الوليد في مرآة عمر أبوریثه»، مجلة التراث العربي، دمشق: اتحاد الكتاب العرب، شماره ۸۸، سال ۲۰۰۲
- الکیالی، سامی، الأدب العربي المعاصر في سوریه، ط ۲، مصر: دارالمعارف، بی تا
- محبک، أحمد زیاد، «عمر أبوریثه و معبد کاجوراو»، مجله الموقف الأدبی، دمشق: اتحاد الكتاب العرب، ش ۳۵۷
- ، «عمر أبوریثه و القدس»، دیوان العرب، مجلة أدبية فكرية ثقافية اجتماعية، ۲۰۰۵

مضامین شعر عمر ابوریثه در ترازوی نقد و بررسی

- الیافعی، نعیم، معجم الباطین، ط ۲، مؤسسة جائزة عبد العزيز سعود الباطین للإبداع الشعري، ۲۰۰۲

المضامين الشعرية عند الشاعر عمر ابوريشه في ميزان الدراسة و نقد

دكتور كبرى خسروي^١

دكتور طيبه سيفي^٢

الملخص

عمر ابوريشه شاعر سوري معاصر، الذي اشتهر بشاعر الحب والوطن، كما يعد من رواد التجديد و حلقة وصل بين الكلاسيكية و الرومانسية في الشعر السوري المعاصر. دراسة أشعار هذا الشاعر تدل علي أنه تطرق إلي موضوعات مختلفة كغيره من الشعراء المعاصرين و لكنه اهتم ببعض هذه الموضوعات اهتماما بالغاً، رغم أن هذه الموضوعات كانت موجودة عند الشعراء الآخرين؛ لكن كثرتها البالغة و أهميتها و نظرة خاصة للشاعر بتلك الموضوعات تتطلب النقد و التحليل، هذا الأمر الذي اهتمت به هذه المقالة. التدقيق و التأمل في اشعار ابوريشه يدلنا بأن أهم الموضوعات عنده هو: الغزل و الوصف لبعض الميزات الجسدية و الحالات الروحية للمرأة؛ المرأة في المجتمع و الوطن و المرأة الفلسطيني و الموضوعات السياسية لسوريا خاصة المكافحة ضد الإستعمار، تاريخ الإسلام الذي يتطرق إلي التاريخ قبل رسالة النبي و بعدها كما يدرس ايضاً أحداث صدر الإسلام، و وصف الطبيعة التي ظهرت في شعر ابوريشه كرمز، و وصف لبعض معالم التاريخ الخالدة، و المناسبات المختلفة التي تشتمل علي أحداث عام و خاص، و في هذا القسم يوجد أيضاً أشعار حول تكريم لبعض الشعراء الكبار.

الكلمات الرئيسية: شعر السوري المعاصر، المضامين الشعرية، نقد، عمر ابوريشه.

^١ - استاذة في قسم الغه العربيه و آدابها بجامعة لرستان

^٢ - استاذة في قسم الغه العربيه و آدابها بجامعة شهيد بهشتي